

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام رحمانی
۱۳ فروری ۲۰۲۳

تشکیلات «مخفی» نویسندگان در خارج کشور از کجا آمد؟!

اخیرا پلاتفرمی تحت عنوان «آیواک» در شبکه‌های اجتماعی منتشر شده است.

«آیواک» یا کمیته عملیاتی نویسندگان ایران، گروهی است متشکل از نویسندگان با دیدگاه‌های متفاوت که همگی در خارج از مرزهای ایران به سر می‌برند و زیر این عنوان و تحت مفهوم آن گرد آمده‌اند. کمیته‌ی عملیاتی مفهومی است که سابقه‌ی تاریخی دارد، ابزاری است در خدمت مبارزه‌ی سیاسی و در طی قیام‌های آزادی‌خواهانه مورد استفاده قرار گرفته است.»

در پلاتفرم یا بیانیه اعلام موجودیت این تشکل، هیچ اسمی از هیچ سازمان‌دهندگان آن نیامده است.

اما در بند آخر آن آمده است:

«۵. آیواک بدون فاش کردن نام اعضا و آشکارسازی شبکه‌ی ارتباطی خود فعالیت خواهد کرد و این به دو دلیل عمده است: نخست این که زاده‌ی یکی از امنیتی‌ترین و سرکوب‌گرانه‌ترین بزرگه‌های تاریخی ایران معاصرست که به خودی خود فعالیت زیرزمینی را برای حفظ امنیت اعضای اش ناگزیر می‌کند، و نیز به این علت که پرهیز از تعیین بخشی به هویت فردی را برای تداوم کنش جمعی خود ناگزیر می‌داند.» (به ضمیمه مراجعه کنید)

با خواندن این بند، تصور نمی‌کنم نویسندگان و هنرمندانی که در خارج کشور اسم و رسمی دارند دست‌اندرکار چنین تشکل بی‌نام و نشانی شوند. از این‌رو، به نظر می‌آید دست‌اندرکاران این تشکل، کسانی هستند که تازه از ایران خارج شده‌اند و یا در خارج بودند و اکنون از علنی شدن اسمشان مشکل «خاصی» دارند و یا کاسه‌ای زیر نیم کاسه است! این ضرب‌المثل به ما می‌گوید اگر کسی ظاهراً دست به کاری بزند ولی در پرده خفا و پنهانی به کاری دیگر مشغول باشد اصطلاحاً می‌گویند زیر کاسه نیم کاسه‌ای است یعنی مطلب به این سادگی نیست و فریب و نیرنگی در کار است.



بی‌تردید مبارزه در حاکمیت‌های دیکتاتوری سخت و طاقت‌فرسا است و هموار خطرات جانی در بردارد به همین دلیل، فعالان و سیاسی و اجتماعی مجبور می‌شوند به کلی فعالیت‌هایشان را مخفی کنند تا از تهاجم دشمن در امان بمانند و یا به تلفیقی از مبارزه مخفی و نیمه‌مخفی و علنی روی بیاورند.

هدف این مطلب، نقد چنین نظری است آن‌هم نه در داخل ایران، بلکه ساختن تشکل مخفی نویسندگان و هنرمندان، به‌ویژه در خارج کشور است.

از ایام قدیم، به‌ویژه از زمانی که در عصر مدرن سرمایه‌داری فعالیت سیاسی و اجتماعی، به عنوان امری ضروری در زندگی بشر مطرح شده است، موضوع علنی و مخفی و یا نیمه‌مخفی بودن این مبارزات، همواره مورد بحث بوده است. حتی در قدیم، در زمینه کارهای خیریه و کارهای عام‌المنفعه نیز، این موضوع که کارها به‌صورت علنی انجام گرفته و یا مخفی باشد، مورد مناقشه بوده است. عده‌ای علنی بودن آن را یک ضرورت می‌دانستند؛ عده‌ای با ریاکاری و تظاهر همراه می‌دانستند و یا عده دیگری نیز مخفی بودن آن را بی‌جهت و موجب سوءاستفاده و ...

در دوران قدیم، بسیاری از شاعران و منتقدان، کارهای خود را به‌صورت مخفی، میان محافل و دوستان خود پخش می‌کرده‌اند. اشعار خیام مشهورترین آن‌هاست.

بنا به گفته‌ای، هیچ‌کدام از اشعار خیام در دوران حیات او انتشار علنی نیافت و تنها پس از فوت او بود که دوستانش آن‌ها را جمع‌آوری کرده و منتشر کردند، زیرا در زمان زنده بودن او، بیم تعقیب به جرم کفرگویی وجود داشت. حافظ نیز از دوگانه بودن زندگی روشنفکران در خلوت و جلوت، بارها صحبت کرده است. اشعاری چون «پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند» و ضرب‌المثل‌هایی مانند: «دیوار موش داره، موش گوش داره»، تأییدی بر این مدعا است.

از آن‌جا که فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی، همواره مورد حساسیت قدرت‌های حاکم بوده است، به‌طور قطع باید این فعالیت، همواره با نوعی پرده‌پوشی همراه باشد. در دویست و اندی ساله پس از انقلاب کبیر فرانسه هم، فعالیت‌های سیاسی همواره با نوعی پرده‌پوشی و مخفی‌کاری همراه بوده است. حتی احزاب پیروز در انتخابات و حکومت‌ها نیز، بخشی از کارهای خود را به‌صورت مخفی انجام می‌داده‌اند. بسیاری از تصمیمات احزاب حاکم و یا احزاب بزرگ شریک در قدرت، همواره از دید جامعه و همچنین رقبا مخفی می‌مانده است. حکومت‌ها نیز بخش بزرگی از کارهای امنیتی و پلیس خود را، به‌صورت سری و مخفیانه انجام می‌دهند.

احزاب و سازمان‌های سیاسی مخالف و نهادهای دموکراتیک نویسندگان هنرمندان مانند کانون نویسندگان ایران در حکومت‌های پهلوی، ممنوع بودند و زندان‌ها مملو از اعضا و هواداران آن‌ها و روشنفکران بود و تعداد بی‌شماری نیز اعدام شدند.

پس از انقلاب ۱۳۵۷، فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی و نهادهای دموکراتیک و جنبش‌های اجتماعی و فرهنگی آزاد شدند. اما به محض این که جمهوری اسلامی خود را به جامعه تحمیل کرد سرکوب‌ها و تهدیدها و درگیری‌ها آغاز شدند و از ماه‌های اوایل ۱۳۶۰، به‌کلی فعالیت احزاب و نهادهای دموکراتیک ممنوع اعلام شد.

حتی دفتر کانون نویسندگان ایران که یک نهاد مستقل و دموکراتیک نویسندگان و هنرمندان و مترجمان ایران است در خرداد ۱۳۶۰ مورد هجوم مامورین جمهوری اسلامی قرار گرفت و تخریب شد و اموال و اسنادش را به سرقت بردند. سعید سلطانپور شاعر کمونیست و عضو هیات دبیران کانون نویسندگان ایران که از ماه‌ها پیش دستگیر و زندانی شده بود روز ۳۱ خرداد به‌همراه تعدادی از اعضای نیروهای چپ و مجاهدین خلق در زندان اوین اعدام شد.

شاید از آن دوره تاکنون، این کانون نویسندگان ایران، تنها نهاد مستقل نویسندگان و هنرمندان است که با افت و خیرهایی به فعالیت‌هایش در داخل ایران ادامه داد. کانون نویسندگان ایران، هرگز خودش را نه منحل کرد و نه فعالیتش را زیر زمینی کرد و همچنان با تمام تهدیدها و فشار به فعالیت‌های مستقل خود ادامه داد. تا این که نامه ۱۳۴ نفر تحت عنوان «ما نویسنده‌ایم» منتشر شد نویسندگان امضاءکننده هر کدام سرنوشت‌های مختلفی پیدا کردند از جمله زندہ‌یادان محمد مختاری و محمدجعفر پوینده از چهره‌های سرشناس عضو کانون نویسندگان ایران که برای راه‌اندازی کانون تلاش می‌کردند و دست اندرکار نامه ۱۳۴ نویسنده هم بودند توسط مامورین اطلاعاتی جمهوری اسلامی به قتل رسیدند. اما فعالین کانون هرگز دست از تلاش خود برنداشتند.

البته کانون نویسندگان ایران، در این فعالیت‌های علنی و در راستای دفاع از آزادی بیان و اندیشه و بی‌حد و حصر برای همگان، آگاهانه بهای سنگینی پرداخت کرده و هنوز هم می‌پردازد. هنوز آرش گنجی منشی سابق کانون و رضا خندان(مهابادی) و کیوان باژن از هیأت دبیران سابق کانون و... در زندان هستند. نویسندگانی محبوب و مردمی و پرکار که جرم‌شان عضویت در کانون نویسندگان ایران و دفاع‌شان از آزادی و قلم و اندیشه برای همگان است. کانون نویسندگان ایران یک نهاد غیردولتی متشکل از نویسندگان، مترجمان، ویراستاران است. این کانون در سال ۱۳۴۷، رسماً با هدف تشکلیابی صنفی نویسندگان و مبارزه با سانسور اعلام موجودیت کرد. کانون نویسندگان و اعضای آن از ابتدای تشکیل و به‌ویژه طی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ با درجات مختلف سرکوب، از سانسور و تعقیب قضایی گرفته تا ترور روبه‌رو بوده‌اند.

همان‌طور که اشاره رفت، مبارزه اجتماعی به انگیزه‌های مختلفی ارتباط دارد که تحقق آن‌ها به شرایط معین و مشخص بستگی دارد. انگیزه‌های فردی و اجتماعی که از نظر علمی قابل بررسی هستند و در شرایط معین سیاسی- اجتماعی و تاریخی کشور قابل تحقیق هستند، مورد توجه دست‌کم بخش آگاه و مترقی جامعه قرار دارند. برای مثال استقرار دیکتاتوری و استبداد سیاسی و استمرار بخشیدن این مناسبات از مشکلات اساسی دست‌کم در قرن اخیر، جامعه ایران محسوب می‌شوند. استقرار دیکتاتوری‌های فردی شاهی و شیخی، فرقه‌ای و واپس‌گرایی مناسبات اجتماعی ایران بوده‌اند و مبارزات مردم تاکنون به نتیجه مطلوبی نرسیده است. اما در این پنج انقلاب «زن، زندگی، آزادی»، فضای جدید فکری و سیاسی و اجتماعی در جامعه ایران به‌وجود آورده است که امیدوارکننده است. بنابراین برای اتخاذ تدابیر مبارزه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برعلیه استبداد و دیکتاتوری و هرگونه تبعیض و نابرابری، ضروری است که به‌طور همه‌جانبه و علمی، خصلت‌ها و ماهیت آنان را بشناسیم و از طرف دیگر، ضروری است که دلایل شکست و ناکامی مردم و مبارزین راه ازاید و برابری و عدالت اجتماعی را نیز مورد ارزیابی قرار دهیم تا قادر شویم تدابیری که برای مبارزه اجتماعی-سیاسی آینده پیش گرفته‌ایم، متناسب با انگیزه‌ها و اهداف مردم آگاه و مترقی و ضددیکتاتوری و ضداستعمار باشند تا از تکرار و بازتولید شکست و ناکامی‌های گذشته به‌ویژه انقلاب ۵۷، جلوگیری شود.

تاکنون دیکتاتوری فردی، دیکتاتوری نظامی و دیکتاتوری مذهبی در ایران حاکم بوده‌اند و قدرت سیاسی و اقتصادی را در اختیار داشتند و از این‌همه قدرت و ثروت جامعه در راستای سرکوب و کشتار مخالفین و ترور و اعدام و اختناق سوءاستفاده سیاسی و اقتصادی کرده‌اند. در این یک قرن گذشته، مردم از حق انتخاب و مشارکت آزادانه و داوطلبانه و همچنین از مزایای مختلف دیگر اجتماعی، بی‌بهره و محروم بوده‌اند و هر وقت هم تلاش کرده‌اند این اوضاع به‌شدت مرگبار را به‌نفع مردم و آزادی‌های فردی و جمعی تغییر دهند سرکوب و کشتار و زندان و اعدام در انتظارشان بوده

است. این وضعیت بیش‌تر به فردگرایی دامن زده و سبب شده مردم به‌صورت انفرادی و گروهی به چارمجویی بپردازند تا منافع فردی و گروهی خود را تامین کنند.

مصالحه با دیکتاتوری؟ و یا ناچارا به وضع موجود تن در دهند.

از سوی دیگر، در جوامع مختلف عناصر و گروه‌های اجتماعی فرصت‌طلبی یافت می‌شوند که حاضر نیستند به‌نفع مردم و جامعه و برعلیه دیکتاتوری مبارزه کنند، بلکه در بهترین حالت درصدد برمی‌آیند که فرصت‌طلبانه یا با دیکتاتورها مصالحه کنند تا به‌نحوی از مزایای حکومت دیکتاتوری بهره‌مند شوند. یا این که سعی کنند از جنبش‌های مردمی باز ه مبه نفع و منافع فردی و فرقه‌ای خود سوءاستفاده کنند. چنین افراد و گروه‌هایی برای توجیه عملکرد خود به تدابیر مختلفی متوسل می‌شوند و شاید عملکرد خود را «زرنگی سیاسی» بدانند و برای تامین منافع شخصی خود به هر ترفندی متوسل شوند.

در این میان روشنفکران و نویسندگان و هنرمندان و ورزشکاران فرصت‌طلب که شیفته خودنمایی و قدرت‌نمایی هستند، تلاش می‌کنند که امر مبارزه سیاسی شفاف و علنی خود را با جمله‌پردازی‌های تئوریک و «فعلا وقت این کارها نیست»، «نباید خشونت به خرج داد» و...، توجیه کنند. یا ادعا می‌کنند که «مردم هنوز آمادگی تغییرات اساسی را ندارند» و «مردم گرسنه نیاز به بهبود اقتصادی دارند نه سیاسی و انقلاب» و مبارزه باید مخفی و آرام پیش برود و با آوردن این قبیل توجیهات، سازشکاری، پاسیویسم، فرصت‌طلبی و موج‌سواری را پیش ببرند.

نسل‌هایی این خصائل را در تحولات تاریخی ایران، یعنی در انقلاب مشروطیت، دیکتاتوری رضا شاه و تحولات آخر جنگ جهانی و دوران نخست‌وزیری محمد مصدق، دیکتاتوری مطلق محمدرضا شاه پس از کوتای ۲۸ خرداد ۳۲ تا انقلاب ۵۷ و پس از آن در ۴۴ سال حاکمیت خونین جمهوری اسلامی، شاهد بوده‌اند.

اما هم‌زمان در ایران و سایر جوامع بشری، جنبش‌های اجتماعی و همچنین عده کثیری از مردم نیز هستند که به‌علت آگاهی سیاسی و اجتماعی و رشد وجدان اجتماعی‌شان، حاضر نمی‌شوند با حاکمیت‌های دیکتاتوری ملی، نظامی، مذهبی و فاشیستی مصالحه کنند و منافع اجتماعی را فدای منافع فردی خود کنند.

در شرایطی که دیکتاتوری و فضایی ترور و وحشت و زندان و شکنجه و اعدام حاکم است ابتدا تعداد محدودی از روشنفکران از فعالین و نهادهای سیاسی و اجتماعی آگاه، روشنفکران و هنرمندان متعهد و مردمی، دانشجویان و مبارزین مناطق محروم و تحت ستم کشور، شجاعانه به‌طور علنی یا نیمه‌مخفی و مخفی، سازمان یافته و متشکل و یا با ابتکارات و خلاقیت‌های فردی و خودجوش به‌مقابله با ظلم و ستم و نارابری و اختناق برمی‌خیزند و مبارزه می‌کنند. ت این که به مرور زمان سایر اقشار مردم که سکوت اختیار کرده بودند به حمایت از پیش‌تازان مبارزه برمی‌خیزند و مبارزه اجتماعی علیه حاکمیت موجود را به مرحله بالاتری از مبارزه و انقلاب خود ارتقا می‌دهند تا توازن قوای موجود برهم بخورد و مردم بتوانند پیروزی خود را به‌دست آورند.

در حال حاضر جامعه ما در چنین وضعیتی به‌سر می‌برد و به همین دلیل، پنج ماه است انقلاب «زن، زندگی، آزادی» با تمام سختی‌ها و موانع و سرکوب‌ها و زندان و اعدام ادامه دارد. اتفاقا در همین دوره است که حتی آن‌هایی که تاکنون جرات نمی‌کردند مبارزه خود را علنی کنند امروز وارد صحنه مبارزه علنی شده‌اند. در چنین مرحله‌ای، جای تعجب است که تشکلی به‌نام نویسندگان، آن‌هم در خارج کشور بیابانه اعلام موجودیت می‌دهد اما هم‌زمان مدعی است که مبارزه‌شان مخفی است و نام هیچ‌یک از «مبارزان؟!» این تشکل را نیز علنی نمی‌کند؟!!

در حالی که داشتن طرح و برنامه و چشم‌انداز سیاسی آن‌هم در دوره‌ای که جامعه در حال مبارزه و دگرگونی است زمانی دارای اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند که سازمان‌دهندگان آن را جامعه بشناسد تا بتواند درباره آن‌ها قضاوت و یا از

آن‌ها حمایت کند. باید همچنین توجه داشته باشیم که مسائل و مشکلات اجتماعی در سطح ملی و جهانی به هم گره خورده‌اند و بسیار پیچیده هستند. غلبه بر مشکلات و راهکارهای مناسب سیاسی و اجتماعی از طریق یک فرد و یا یک جمع کوچک نه تنها امکان‌پذیر نمی‌باشد، بلکه اگر مخفی هم باشد خصلت ضددموکراتیک نیز پیدا می‌کند. بنابراین، ضروریست که در هر نهاد و سازمان اجتماعی و تشکیلات سیاسی، فرهنگی و دموکراتیک، رهبری دسته‌جمعی اعمال شود، مسئولیت‌ها به‌درستی و توانایی‌ها بین مبارزین و کوشندگان اجتماعی تقسیم گردند، روابط انسانی سالم و مناسبات تشکیلاتی دموکراتیک و جمعی تنظیم شوند، مهم‌تر از همه، جامعه باید این مبارزین دست‌کم تعدادی از آن‌ها و همچنین تشکیلات‌شان ببیند و بشناسد تا همه استعدادها به‌کار گرفته شوند تا تشکیلات و جنبش سیاسی کمتر دچار لغزش و اشتباه و خطا گردد. همگام با این اقدامات ضروریست که ابزارهای تبلیغاتی و تکنیکی علنی فراهم شوند، وگرنه مبارزه معنی ندارد. تشکیلات فرهنگی و روشنفکری و تشکیلات سیاسی و اجتماعی، موقعی می‌توانند رشد و گسترش پیدا کنند و به نتیجه مطلوب برسند که از پشتیبانی مردم برخوردار باشند. مردم نیز موقعی به پشتیبانی از یک تشکیلات یا جنبش آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی برمی‌خیزند که به برنامه سیاسی، مسئولان آن تشکیلات و جنبش را بشناسند، اعتماد داشته باشند و از عملکرد و پیگیری آنان در مبارزات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی حمایت کنند. بنابراین، نهاد و تشکیلات سیاسی و جنبش اجتماعی، موقعی قادرند شد کنند، هنر واقعی قدرت‌نمایی داشته باشند که با افشار مختلف اجتماعی ارتباط علنی و صادقانه داشته باشند و به اشکال مختلف علاقه‌مندان را در صفوف خود سازمان‌دهی کنند تا بتوانند با وجود ترور و اختناق در همه جا، ابراز وجود کنند و نیروهای دشمن را وادار به عقب‌نشینی نمایند.

در هر مبارزه اجتماعی و سیاسی و فرهنگی، علنیت و تبلیغات از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. بدون راه‌انداختن کارزار تبلیغاتی، بدون چهره‌هایی که تبلیغ و ترویج علنی از طریق رادیو و تلویزیون، ایمیل، اینترنت، نشریه، سمینارهای حضوری و مجازی، نمی‌توان به جنگ سانسور و سرکوب حاکمیت‌های جانی و مستبد همچون جمهوری اسلامی ایران رفت. افشاگری و روشنگری نیروهای مردمی را بهتر بسیج کرده و به مبارز متشکل و متحد خدمت بزرگی می‌کند.

مبارزه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در داخل ایران می‌تواند اشکال مختلف داشته باشد: شکل علنی، مخفی و یا تلفیقی از هر دو شکل مدنظر پسرکارگران قرار می‌گیرد. باید توجه داشت که مبارزه مخفی انتخاب مبارزان سیاسی نیست، بلکه معمولاً در شرایط ترور و اختناق چنین سازمان‌دهی به آن‌ها تحمیل می‌شود. سازمان‌دهی مبارزه مخفی تدابیری هستند که فعالین و کادرها و کوشندگان مبارز از ضربات دشمن درامان بمانند. اما چنین سازمان‌دهی، یعنی مبارزه مخفی در خارج کشور، بسیار بی‌معنی است و به هیچ‌وجه با واقعیت‌های مبارزه سیاسی و اجتماعی خوانایی ندارد.

باید همیشه مد نظر داشته باشیم در جوامعی که در آن آزادی و دموکراسی حکمفرماست، تدابیر مبارزاتی و فنون سازمان‌دهی نیز باز، علنی و دموکراتیک است.

بارها شاهد آن بوده‌ایم که برخی چهره‌های سیاسی و اجتماع در خارج کشور ترور شده‌اند. هدف جمهوری اسلامی از این ترورهای خارج کشور، نخست منزوی کردن اپوزیسیون و ترساندن مبارزین اجتماعی بوده است که از مبارزه علیه جمهوری اسلامی دست بکشند. در این شرایط، مسلم است که چهره‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی شناخته شده، رفت‌وآمدها و روابطه خود را حساب شده انتخاب کنند و محل زندگی خود را نیز مخفی نگه دارند اما نباید مبارزیشان را زیرزمینی کنند و از حضور در انتظار عمومی خودداری نمایند. آرزوی قبلی و هدف اصلی جمهوری اسلامی از ترورهای خارج کشور این است که چهره‌های فعال سیاسی و فرهنگی در خارج کشور جرات ابزار وجود علنی به‌خود راه ندهند.

حتی می‌دانیم که یکی از فعالیت‌های دایمی جاسوسان جمهوری اسلامی، نفوذ در تشکلهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و حتی رادیو و تلویزیون‌های فارسی زبان است تا بتوانند از درون همه دسترسی به اطلاعات درونی آن‌ها داشته باشند و هم احزاب و سازمان‌های سیاسی و نهادهای دموکراتیک نویسندگان و پناهندگان و غیره را دچار بحران، تجربه، تشنج و انشعاب سازند.

روشن است که احزاب برای کسب قدرت سیاسی یا سهم شدن در قدرت سیاسی مبارزه می‌کنند، در حالی که کانون نویسندگان ایران بر اساس اهداف و منشور و اساسنامه خویش فاقد چنین انگیزه و چشم‌اندازی است. مهمترین هدف و وظیفه کانون دفاع از آزادی اندیشه و بیان و نشر در همه عرصه‌های فردی و اجتماعی بی‌هیچ حصر و استثنا برای همگان است. اهمیت حضور علنی کانون نویسندگان ایران در فضای فرهنگی و سیاسی کشور، تاکید آن بر امر «آزادی بیان و اندیشه و تشکل» است. از این‌رو تجربه فعالیت علنی و آزادی‌خواهانه کانون نویسندگان می‌تواند پشتوانه‌ای برای جنبش آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه کنونی جامعه ایران باشد.

به یاد داریم که در ماه‌های نخست انقلاب ۱۳۵۷، هجوم «حزبالله» به یک نمایشگاه نقاشی در دانشکده هنرهای زیبا و حمله گروه‌های فشار به دفاتر مطبوعات و کتابفروشی‌ها و برپایی مراسم کتاب‌سوزان، کانون نویسندگان ایران در نامه‌ای به نخست‌وزیر وقت، به تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۸، از آن «فاجعه مصیبت‌بار که اندیشه و فرهنگ ایرانی را به عناوین مختلف و در ابعادی وسیع تهدید می‌کند»، اعتراض کرد.

همچنین چند روز بعد به دنبال اعتراض آیت‌الله خمینی به مطلبی که از قول او در یکی از روزنامه‌ها منتشر شده بود و با تاکید رسانه‌های دولتی بر این که «امام دیگر فلان روزنامه را نمی‌خواند»، حزب‌الله و گروه فشار دست به کار شدند و به دفاتر روزنامه «سراسری» آیندگان در تهران و شهرستان‌ها حمله کردند. کانون نویسندگان ایران این بار در تاریخ ۲۵ اردیبهشت مستقیماً به خود آیت‌الله خمینی نامه نوشت و به او یادآور شد که «این مسئله با درج یک تکذیب‌نامه ساده در خود آن روزنامه می‌توانست منتفی شود و هیچ‌گونه اثر ناخواسته‌ای در پی نداشته باشد».

چند روز بعد گروهی از حزب‌اللهی‌ها به سالن اجرای نمایشنامه «عباس آقا کارگر ایران ناسیونال» به کارگردانی سعید سلطانپور حمله کردند. کانون نویسندگان ایران نامه سرگشاده‌ای خطاب به وزیر علوم و فرهنگ و هنر وقت نوشت که در تاریخ ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۸، در روزنامه پیغام امروز منتشر شد. در این نامه آمده است:

«بی‌اعتنایی دردناک و مصیبت‌بار مقامات مسئول نسبت به وظیفه‌ای که در قبال حفظ و حراست از آزادی‌های فردی و اجتماعی بر عهده دارند چنان از حد گذشته است که اینک برای ما این سؤال مطرح است که شما منتظر هستید برای هنرمندان و هنردوستان چه فاجعه دیگری اتفاق بیفتد تا به خود آبیید و به وظایف و مسئولیت‌هایی که به گردن گرفته‌اید عمل کنید. آیا بیش از این انتظار دارید که یک گروه پناه‌نفری به سالن نمایش که تصادفاً در دانشکده هنرهای تربیتی، یعنی در قلمرو وزارتخانه شما واقع بوده- حمله کنند، سرو دست بازیگران را بشکنند، آن‌ها را تهدید جنسی کنند، لباس دختران دانشجو را بدرند و تماشاگران را به باد کتک بگیرند؟»

شانزدهم مرداد ۱۳۵۸، گروهی از پاسداران، اداره و چاپخانه روزنامه آیندگان را اشغال کردند و دوازده تن از اعضای شورای سردبیری و هیات تحریریه و کارکنان اداری روزنامه را با خود بردند. دادستانی انقلاب دلیل اشغال و توقیف روزنامه را ارتباط گردانندگان آن با «سرویس‌های جاسوسی» اعلام کرد. فردای آن روز، کانون نویسندگان ایران با انتشار بیانیه‌ای شدیدالحن این اقدام را محکوم کرد و نحوه عمل پاسداران را تجاوز صریح به آزادی نشر، آزادی شغل، آزادی محل کار و فعالیت قلمداد نمود و با اشاره به صحنه گذاشتن دادستانی انقلاب بر عمل غیرقانونی پاسداران و اقداماتی چون شلاق‌زدن‌ها، محاکمات در بسته، اعدام‌های سریع و... آن دادستانی را به «دیوان بلخ» تشبیه کرد:

«دیوانی که نیاز به مدرک و سند، نیاز به پژوهش در باره صحت و سقم اتهام و نیاز به دادرسی هیات منصفه برای داوری و صدور حکم عادلانه ندارد و تنها با اتکا به «شواهد و قرائن» آراسته و دل‌خواسته خود، می‌زند و می‌بندد و غصب می‌کند.»

کانون نویسندگان ایران در بخش پایانی این بیانیه درباره «خطر سهمگین نابودی دستاوردهای انقلاب ایران» هشدار داده و اعلام می‌کند:

«ما در گذشته اعلام کردیم که سر مویی از آن‌چه به برکت انقلاب به دست آورده‌ایم عقب نخواهیم نشست و اکنون نیز اعلام می‌داریم که هیچ‌گونه پرده‌پوشی مصلحت‌جویانه دیگر روا نیست و هر گونه مماشانات با عواملی که جز به قدرت بی‌بند و بار و خودسرانه خویش به چیز دیگری نمی‌اندیشند، خیانت به آرمان‌های ملی، خیانت به خون شهدای خلق است. ما با همه توان و امکانات محدود خود آماده‌ایم تا مبارزه همه جانبه و پیگیر با خفقان و استبداد را گام به گام و با شکیبایی تمام ادامه دهیم.»

در ادامه چنین روندی‌هایی، قابل پیش‌بینی بود که دستگاه حاکم نه تنها به کانون نویسندگان ایران، بلکه به هیچ نهاد و جریان دگراندیش دیگری اجازه فعالیت نخواهد داد و در سرکوب آن‌ها درنگ نخواهد کرد. چنین بود که تعدادی از چماق‌داران حکومتی در تاریخ اول اردیبهشت ۱۳۶۰، به دفتر کانون حمله کردند، شیشه‌ها را خرد کردند، گنجیه‌ها و کشورهای در بسته را شکستند و اوراق و اسناد کانون را به غارت بردند. فردای آن روز کانون با صدور یک بیانیه با «ابراز انزجار از آن هجوم وحشیانه» به بی‌اعتنایی مستمر مقامات مسئول نسبت به چنان اقداماتی اعتراض کرد... و سرانجام در تیرماه همان سال دفتر کانون به حکم دادستانی پلمپ گردید. بدین ترتیب فعالیت علنی کانون نویسندگان ایران پایان یافت و شرایط برای ادامه فعالیت و تشکیل نشست‌های آن روز به روز دشوارتر شد. آخرین بیانیه کانون در این دوره بیانیه‌ای بود که در تاریخ دهم مرداد ۱۳۶۰، در باره اعدام محمدرضا سعادت عضو سازمان مجاهدین خلق منتشر شد. آن بیانیه با این سطرها آغاز شده بود:

«به دنبال کشتار صدها جوان انقلابی، به دنبال تیرباران زنان حامله و بستگان انقلابیونی همچون خانم دهقانی و زندانیان اسیر، به دنبال «تمام‌کش» کردن مجروحان و زخمیان و بالاخره پس از کشتار چهره‌های درخشان مقاومت، مبارز و ترقی‌خواه، سلطان‌پورها، فاضل‌ها، رحیمی‌ها، حسین‌خانی‌ها، سیدمحمدرضا سعادت نیز به جوخه اعدام سپرده شد.»

با وجود این همه وحشی‌گری جمهوری اسلامی، فعالین کانون نویسندگان ایران آگاهانه همه خطرات را به جان خریدند و دیدارهای نویسندگان در محافل خصوصی ادامه داشت از جمله بحث از سرگیری فعالیت مجدد و علنی کانون.

در اوایل دهه هفتاد این بحث‌ها از طریق گفت‌وگو یا برگزاری میزگرد با حضور اعضای سرشناس کانون به چند مجله نوپای مستقل (تکاپو، گردون، آدینه) راه یافت. همزمان با این بحث و فحص‌ها «مرکز پژوهش‌های استراتژیک ریاست جمهوری» نامه‌ای برای نزدیک به دویست شاعر و نویسنده فرستاد و نظر آن‌ها را درباره این که «برای ترسیم جغرافیای فرهنگی ایران کدام مسائل فرهنگی از اهمیت بیش‌تری برخوردار است» جویا شد. مشورت در باره پاسخ‌گویی به این نامه موجب شد که جمعی از اعضای کانون در منزل شاملو جمع شوند. (برگرفته از مطلب حافظ موسوی، شاعر و عضو کانون نویسندگان ایران) اگرچه آن جمع به این نتیجه رسیدند که آن نامه را بی‌پاسخ بگذارند اما با ارزیابی تحول نسبی اوضاع که آن نامه یکی از نموده‌های آن بود به این نتیجه رسیدند که برگزاری نشست‌های منظم اعضای کانون امکان‌پذیر است. از این رو هفته بعد نخستین نشست خود را در منزل جواد مجابی برگزار کردند. این نشست‌ها که به پیشنهاد محمد مختاری «جمع مشورتی» نامیده شد از آن پس ادامه یافت. این جمع در اعتراض به

بازداشت و زندانی شدن سعیدی سیرجانی که نهایتاً به مرگ او انجامید نامه‌ای با ۷۱ امضاء خطاب به رییس قوه قضاییه منتشر کرد که احضار و بازجویی شماری از امضا کنندگان نامه را در پی داشت. مهم‌ترین کار جمع مشورتی در این دوره تنظیم و انتشار متن مشهور «ما نویسنده‌ایم» با ۱۳۴ امضاء بود که در داخل و خارج کشور، بازتاب گسترده‌ای داشت. این متن که تنظیم و تصویب آن حدود شش ماه زمان برده بود در بیست و سوم مهر ماه ۱۳۷۳ منتشر شد. در حالی که در پی انتشار متن «ما نویسنده‌ایم» فشار نیروهای امنیتی افزایش یافت، اعضای جمع مشورتی بر آن شدند تا مجمع عمومی کانون را برای انتخاب هیات دبیران برگزار کنند. به این منظور کمیته‌ای تحت عنوان «کمیته تدارک و برگزاری مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران» تشکیل شد که محمدجعفر پوینده، علی‌اشرف درویشیان، محمود دولت‌آبادی، کاظم کردوانی، منصور کوشان، هوشنگ گلشیری و محمد مختاری از اعضای آن بودند. این کمیته نخستین فراخوان برگزاری مجمع عمومی را در تاریخ بیستم مرداد ۱۳۷۵ منتشر کرد. سرانجام پس از دو سال و نیم تلاش کمیته‌برگزاری و تحمل انواع اذیت و آزار نهادهای امنیتی و اطلاعاتی و قتل جنایت‌کارانه محمدجعفر پوینده و محمد مختاری، مجمع عمومی کانون در تاریخ سیزدهم اسفند ۱۳۷۷ در منزل سیمین بهبهانی برگزار شد و بدین ترتیب کانون نویسندگان ایران وارد سومین دوره فعالیت خود شد.

کانون نویسندگان ایران، تشکل دموکراتیک نویسندگان و هنرمندان و مترجمان ایران است زنده و پویا و با سابقه پنجاه و چهار ساله فعالیت در دولت‌های دیکتاتوری ایران.

این کانون دوره‌های معین تاریخی و در میان انبوهی از تهدید و سرکوب و زندان و سانسور را از سر گذرانده است تاریخی درخشان و به یاد ماندنی! (کانون دوره‌های اول (۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹) و دوم (۱۳۵۶ تا ۱۳۶۰) آن و کانون دوره سوم آن از سال ۱۳۶۹ تاکنون)

کانون نویسندگان ایران یک نهاد غیردولتی متشکل از نویسندگان، مترجمان، ویراستاران است. این کانون در سال ۱۳۴۷، رسماً با هدف تشکلیابی صنفی نویسندگان و مبارزه با سانسور اعلام موجودیت کرد. کانون نویسندگان و اعضای آن از ابتدای تشکیل و به‌ویژه طی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ با درجات مختلف سرکوب، از سانسور و تعقیب قضایی گرفته تا ترور روبه‌رو بوده‌اند.

کانون تاکنون دو دوره از فعالیت خود را پشت سر گذاشته و اکنون در حال سپری کردن دوره سوم فعالیت‌هایش است. این سه دوره با دو وقفه چندساله از یکدیگر جدا می‌شوند که در آن‌ها جامعه ایران، همواره دستخوش تحولات اجتماعی و سیاسی شده است و کانون هم از تأثیر آن‌ها مصون نمانده است. با این‌همه، کانون در دوره اختناق جمهوری اسلامی، با وجود شدت سرکوب و زندان و شکنجه تا قتل تنی چند از اعضای فعالش، به‌سبب دوام فعالیت آن علنی مورد احترام همگان است.

محمد جعفر پوینده و محمد مختاری از روشنفکران و اعضای کانون نویسندگان که در دهه ۷۰، توسط وزارت اطلاعات به قتل رسیدند.

بخشی از سخنرانی من (بهرام رحمانی)، به‌مناسبت شانزدهم سالگرد «قتل‌های زنجیره‌ای»، که در تاریخ ۱۸ دی ۱۳۹۳، توسط کانون نویسندگان ایران در تبعید، در پالتاک برگزار شده بود. من در آن دوره، عضو هیات دبیران کانون نویسندگان ایران در تبعید بودم اما بیش از یک سال است که هیچ ارتباط و فعالیتی با این نهاد ندارم

«در طول تاریخ بشر هر جا که دیکتاتورها به قدرت رسیده‌اند در جهت تکوین و تضمین حاکمیت‌شان حقوق شهروندان را پایمال کرده‌اند. ارگان‌های پلیسی و اطلاعاتی حکومت‌های دیکتاتوری، تمام اقشار جامعه را زیر نظر می‌گیرند و

حتا گاهی خارج از قوانین خودشان نیز وارد جزئی‌ترین بخش زندگی خصوصی شهروندان می‌شوند تا هرگونه اعتراض و انتقاد را در نطفه خفه کنند. آن‌ها با فرمان‌های مخفی و علنی سران و مقامات و روسا و فرماندهان خود، علاوه بر سرکوب سیستماتیک جنبش‌های حق‌طلب اجتماعی و سیاسی و فرهنگی، مخالفین حکومت‌شان را نیز ترور می‌کنند. این مسئله تاریخی و ریشه‌دار است و به این دوره و به حکومت‌هایی چون حکومت اسلامی محدود نمی‌شود. اما ویژگی تروریسم حکومت اسلامی ایران با حکومت‌های دیکتاتور دیگر، نه تنها در ایدئولوژی، بلکه در رسمیت و علنیت دادن به ترور و ممنوع کردن هرگونه آزادی و حتی تفریح و شادی مردم است. ارگان‌های مخفی و امنیتی بسیاری از حکومت‌های سرمایه‌داری جهانی، کم یا بیش مخالفین خود را مخفیانه سر به نیست می‌کنند. اما همگی آن‌ها، در ظاهر چنین اعمالی را انکار و حتا محکوم می‌کنند. و در عین حال فضا‌هایی را نیز برای شهروندان خود باز می‌گذارند تا صبر و تحمل‌شان لبریز نشود. مثلا با پوشش زن و مرد، رابطه دختر و پسر و یا برخی تفریحات در جامعه مخالفت ندارند.

در واقع آذر ماه ۱۳۷۷، یادآور قتل پروانه اسکندری و داریوش فروهر از فعالین سیاسی، مجید شریف نویسنده و مترجم، محمد مختاری نویسنده و شاعر و عضو فعال جمع مشورتی کانون نویسندگان ایران، محمد جعفر پوینده مترجم و عضو فعال جمع مشورتی کانون نویسندگان ایران و دیگران است.

قتل‌هایی که در سال ۷۷ به «قتل‌های زنجیره‌ای» معروف شد، به قتل برخی از شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی منتقد و مخالف حکومت اسلامی در داخل کشور گفته می‌شود. این قتل‌ها با صدور فتوای مخفیانه روحانیون بلندپایه حکومتی و توسط پرسنل وزارت اطلاعات به دستور سعید امامی، معاون امنیتی این وزارتخانه در زمان تصدی علی فلاحیان وزیر اطلاعات دوران ریاست‌جمهوری هاشمی رفسنجانی و دری نجف‌آبادی اولین وزیر اطلاعات در دولت محمد خاتمی، مصطفی موسوی کاظمی معاون وقت وزارت اطلاعات و مهرداد عالیخانی صورت گرفت.

اکنون از پاییز ربیع و وحشت و ترورهای سیاسی سال ۱۳۷۷، شانزده سال می‌گذرد. ۲۸ آبان ۱۳۷۷، ناگهان خبر گم شدن مجید شریف، نویسنده، مترجم و فعال سیاسی که پس از سال‌ها تبعید و زندگی در سوئد به ایران بازگشته بود، دهان به دهان چرخید. وی، بامداد آن روز همچون دیگر روزها، با گرمکن ورزشی‌اش از خانه مادری خارج شد اما دیگر به خانه بازنگشت. در چهارم آذر ماه، هنگامی که پیکر بی‌جان او در پزشکی قانونی شناسایی شد تنها سه روز از ترور پروانه و داریوش گذشته بود. مجید شریف، مترجم بسیاری از آثار از جمله مترجم کتاب «رزا لوکزامبورگ» است. جامعه ایران، هنوز از شوک خبر ترور فجیع فروهرها بیرون نیامده بود که خبر مفقود شدن محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، دو عضو سرشناس هیات دبیران کانون نویسندگان ایران، مردم را بیش از پیش نگران و شوکه کرد.

دوازدهم آذر ماه، محمد مختاری شاعر، برای خرید از منزل خارج شد و دیگر بازنگشت. یک هفته بعد، پیکر وی در سردخانه پزشکی قانونی از سوی پسرش سیاوش مختاری شناسایی شد. جسد مختاری، در بیابان‌های شهر ری پیدا شد. خفه‌اش کرده بودند. مقام‌های قضایی حکومت اسلامی، بعدها اعلام کردند که جسد محمد مختاری، روز ۱۳ آذر در پشت کارخانه سیمان ری از سوی عابران کشف و به عنوان مجهول‌الهویه به پزشکی قانونی تحویل شده بود.

در چنین شرایطی، خبر مفقود شدن محمد جعفر پوینده مترجم و نویسنده منتشر شد. وی، هنگامی که عازم دفتر اتحادیه ناشران و کتابفروشان تهران بود در خیابان ربوده شد. پیکر این نویسنده آزادی‌خواه و برابری‌طلب را پلیس‌ها زیر پل راه‌آهن اطراف شهریار پیدا کرده بود. پوینده را هم مانند مختاری خفه کرده بودند.

این ترورها، با واکنش جامعه در داخل و خارج کشور روبه‌رو شد. و بار دیگر، همه نگاه‌ها به سوی حکومت اسلامی چرخید. چرا که برای مردم روشن بود که جوخه‌های ترور حکومت اسلامی تا آن زمان، ده‌ها تن از فعالین سیاسی و فرهنگی را در خارج و داخل کشور ترور کرده بودند.

قربانیان این ترورها در حاکمیت جمهوری اسلامی، تنها به مجید شریف، فروهرها، مختاری و پوپنده محدود نمی‌شود، بلکه فهرست طولانی از اسامی ترورهای حکومت اسلامی در خارج و داخل کشور وجود دارد. اسامی برخی از این قربانیان عبارتند از: دکتر تقی تقی، همسر و دو فرزندش در سال ۱۳۷۲، که در خیابان پاسداران و در منزل مسکونی خود کشته شدند.

احمد میرعلایی، که در دوم آبان ۷۴ از منزل خارج شد و دیگر بازنگشت. جسد وی در یکی از کوچه‌های شهر اصفهان کشف شد.

جواد سنا(شهریور ۷۵)، جلال متین(مهر ۷۵)، زهرا افتخاری(آذر ۷۵)، سیدمحمود میدانی که به‌همراه دو تن دیگر(فروردین ۷۶)، همگی ساکن مشهد بودند و پس از خارج شدن از محل کار یا منزل به قتل رسیدند. غفار حسینی، در آبان ۷۵ در آپارتمان خود در تهران کشته شد.

دکتر جمشید پرتوی، متخصص بیماری‌های قلبی و پزشک احمد خمینی در دی ماه ۷۷، در منزل خود در همسایگی منزل رییس جمهور به قتل رسید.

از همان روزهای نخست به‌قدرت رسیدن حکومت اسلامی، جوخه‌های مرگ حکومت اسلامی در خارج کشور نیز ده‌ها تن از فعالین سیاسی و فرهنگی را تعقیب و تهدید و ترور کرد که در میان آن‌ها می‌توان به اسامی شاپور بختیار، عفت قاضی، کاظم رجوی، عبدالرحمان قاسملو، صدیق کمانگر، غلام کشاورز، حمید بهمنی، صادق شرفکندی و همراهانش، فریدون فرخزاد و بسیاری دیگر اشاره کرد.

تروریست‌های حرفه‌ای حکومت اسلامی ایران در ترورهای داخل و خارج کشور، از شیوه‌ها و ابزارهای مختلف کشتار استفاده کرده‌اند. در این‌جا به چند نمونه از ویژگی‌های این ترورها در اخل و خارج کشور اشاره می‌کنم:

۱- علی‌اکبر سیرجانی، نویسنده معروف و خالق ضحاک ماردوش در ۲۲ اسفند ۱۳۷۲، توسط وزارت اطلاعات بازداشت شد و در ۶ آذر ۷۳ در زندان اطلاعات(توحید) توسط شیاف پتاسیم به قتل رسید.

- شواهد می‌گوید که؛ مجید شریف با تزریق آمپول هوا به قتل رسیده است.

- اول آذر ماه، پروانه اسکندری و داریوش فروهر، با بی‌رحمی و وحشی‌گری بی‌سابقه‌ای با ضربات متعدد کارد، قصابی شدند و به قتل رسیدند.

- مختاری و پوپنده را خفه کردند.

- دکتر احمد تفضلی، محقق، نویسنده و استاد دانشگاه بود. وی در ۲۴ دی ۷۵، در راه خانه ناپدید شد. جنازه وی همان شب در کنار اتومبیلش کشف شد. جرمه‌اش شکسته و استخوان‌های پا و دستش از جا درآورده شده بود.

- ابراهیم زال‌زاده، نویسنده و روزنامه‌نگار و ناشر در ۵ اسفند ماه ۷۵ ربوده شد و در فروردین ۷۶ به قتل رسید. سینه و پشت او را با ۱۵ ضربه چاقو پاره کرده بودند.

- دکتر فلاح یزدی، پزشک آیت‌الله منتظری، در زمستان ۷۷، در جلوی چشمان فرزندش به قتل رسید.

۲- تعداد بی‌شماری از فعالین سیاسی و فرهنگی مفقودالثر اعلام شده‌اند. برای نمونه پیروز دوانی، نویسنده و فعال سیاسی، از شهریور ۱۳۷۷ مفقود شده و هنوز اثری از وی به دست نیامده ولی دادگاه رسیدگی به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای نام وی را نیز در پرونده ثبت کرده است.

۳- ویژگی دیگر تروریست‌های حکومت اسلامی، کشتن کودکان است. برای نمونه، حمید حاجی‌زاده، شاعر و دبیر ادبیات متخلص به «سحر» بود که نیمه‌شب ۳۱ شهریور ۷۷ در منزل خود به اتفاق فرزندش به قتل رسید. کارون، پسر ۹ ساله آقای حاجی‌زاده با ۱۰ ضربه چاقو و خود او با ۲۷ ضربه چاقو جان باختند.

۴- دولت هاشمی رفسنجانی، قاسملو و هیات همراهش را به پای میز مذاکره کشاند. این مذاکره در آرپاتمانی در وین پایتخت اتریش برگزار شده بود در روز دوم، تروریست‌ها حکومت اسلامی ایران، قاسملو و همراهان وی را به قتل رساندند. دولت وقت اتریش به این جنایت چشم بست و تروریست‌ها بدون هیچ‌گونه مانعی از وین سوار هواپیما شده و به تهران رفتند.

دولت‌های بعدی اتریش نیز تاکنون این پرونده را از بایگانی‌شان بیرون نیاورده‌اند.

۵- یکی از مهم‌ترین ترفندهای حکومت اسلامی در رسیدگی به قتل‌های زنجیره‌ای ۷۷، این بود که با وجود انتشار اخبار و فهرست‌های مختلف از قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای در فاصله دو ساله تا برگزاری دادگاه پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، رسیدگی قضایی پرونده قتل‌های زنجیره‌ای تنها به چهار مورد، یعنی قتل پروانه و داریوش فروهر، محمدمختاری و محمدجعفر پوینده محدود شد.

دادگاه، حتی پرونده قتل مجید شریف را که همزمان با چهار نفر دیگر، جنازه‌اش در کنار خیابان پیدا شد، در بررسی قضایی پرونده قتل‌های زنجیره‌ای جای نداد.

۶- اما مهم‌ترین ویژگی این قتل‌ها، وحشی‌گری و بی‌رحمی تروریست‌ها حکومت اسلامی ایران است. برای نمونه پروانه و داریوش فروهر، شاپور بختیار و سروش کتیه منشی وی، فریدون فرخزاد را با ضربات متعدد چاقو و به شکل فجیعی کشتند. و این قربانیان، طبعاً در شرایطی نبودند که حتا از خود دفاع کنند.

۷- همچنین، یکی دیگر از ویژگی‌های قتل‌های زنجیره‌ای موضع‌گیری‌ها و ترفندها و موضع‌گیری‌های سران و مقامات حکومت اسلامی درباره قتل‌های زنجیره‌ای است که این‌بار نتوانسته بودند بر آدم‌کشی‌های خود سرپوش بگذارند، جالب است. منتسب کردن این قتل‌ها به عوامل خارجی، به کار چند مامور خودسر در اطلاعیه وزارت اطلاعات، تشکیل کمیته تحقیق ریاست جمهوری، نمایش‌های دادگاهی در پشت درهای بسته، واجبی خورکردن سعید امامی برای بستن پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و جلوگیری از افشای بیش‌تر نام عامران این جنایت‌ها، دستگیری و زندانی کردن ناصر زرافشان وکیل خانواده فروهرها و پوینده و مختاری به مدت پنج سال به خاطر دست نیافتن او به متن همه اعترافات مجریان این قتل‌ها، که در این مورد می‌توان به اطلاعیه دهم آبان ۷۹، آیت‌الله محمود هاشمی شاهرودی رئیس قوه قضاییه وقت اشاره کرد که با صدور حکمی خطاب به محمد نیازی رئیس وقت سازمان قضایی نیروهای مسلح دستور داد تا «با کسانی که به نظریه‌پردازی درباره قتل‌های اخیر به افشای اسرار نظام می‌پردازند و امنیت ملی را تهدید می‌کنند، برخورد کند.»

آزادی آدم‌کشان و عاملین قتل‌ها و به جای آن‌ها زندانی‌کردن وکیل خانواده‌های فروهرها و مختاری و پوینده، اصولاً نباید جای شک و شبه‌ای برای کسی باقی بگذارد که وزارت اطلاعات حکومت اسلامی مستقیماً طرح قتل فعالین سیاسی و فرهنگی نریخته و توسط عوامل خودش به اجر درنیورده است. به علاوه با توجه به این که عاملین این قتل‌ها در بازجویی‌های خود صراحتاً گفته بودند وزیر اطلاعات فرمان این قتل‌ها را صادر کرده است او را تبرئه کردند. دادگاه قاتلین در واقع نمایشی بیش نبود و این دادگاه در نهایت، بیش‌تر به شوهای جناح‌بندی‌های درون حکومت تبدیل شده بود. در واقع در جامعه ما با به قدرت رسیدن حکومت اسلامی در سی و پنج سال گذشته، هم تروریسم دولتی رسمیت پیدا کرده و هم با اتکا به ایدئولوژی اسلامی، حاکمیت در تمام ابعاد زندگی خصوصی و عمومی شهروندان دخالت پلیسی

می‌کند. برای مثال سرکوب سیستماتیک زنان و دشمنی با آزادی و حتا تفریح و شادی مردم، ۳۵ سال است هم چنان ادامه دارد.

«روح‌الله خمینی»، بینان‌گذار حکومت اسلامی ایران، اولین فرمان خود را بر علیه زنانی صادر کرد که به گفته او حجاب اسلامی را رعایت نمی‌کردند. هنوز یک ماه از انقلاب ۵۷ مردم ایران نگذشته بود یعنی در بهار آزادی، دستور حمله به کردستان را صادر شد. سپس حملات شدیدی به ترکمن صحرا، سیستان و بلوچستان و خوزستان صورت گرفت. خمینی در یک سخنرانی با صدای بلند اعلام کرد که اگر از اولین روز به قدرت رسیدن‌شان قلم‌ها را می‌شکستند و مخالفین را هر جا گیر آوردند اعدام می‌کردند و مانند علی و محمد اقدام می‌کردند و در یک روز هفتصد یا هشتصد نفر را گردن می‌زدند و تیرباران می‌کردند کار به این‌جا نمی‌رسید. او در این سخنرانی به خودش انتقاد می‌کند که چرا کشتار هایش را از همان روزهای نخست به قدرت رسیدنش آغاز نکرد. از آن روز تاکنون قلم‌ها را شکسته اند و دهان‌ها را بسته‌اند. هزاران انسان بی‌گناه را نیز به دیار نیستی فرستاده‌اند.

خمینی آغاز جنگ ایران و عراق را یک نعمت الهی نامید. چرا که در پرتو جنگ می‌توانستند راحت‌تر از گذشته مخالفین خود را کشتار کند. به خصوص از اوائل سال ۶۰، کشتارها و خفقان شدیدتر و در فرادای ۳۰ خرداد شصت، اعدام‌های دسته‌جمعی آغاز شد. هم اکنون نیز در دولت شیخ حسن روحانی، روزانه به طور میانگین دو یا سه نفر اعدام می‌شوند. درست روز بعد واقعه ۳۰ خرداد ۶۰، در سی و یکم خرداد ماه زنده‌یاد سعید سلطانپور شاعر و عضو هیات دبیران کانون را به‌همراه تعدادی از فعالین سازمان پیکار و مجاهدین و غیره اعدام کردند. در حالی که سعید را چند ماه پیش از سر سفره عقد و عروسی‌اش دستگیر کرده بودند بنابراین وی هیچ ارتباطی به وقایع ۳۰ خرداد ۶۰ نداشت. به عبارت دیگر حکومت اسلامی، همواره دنبال بهانه بوده و هنوز هم هست تا دست به آدم‌کشی بزند.

در پایان جنگ خانمانسوز هشت ساله ایران و عراق، هنگامی که خمینی از موضع شکست و درماندگی مجبور شد قطع‌نامه ۵۹۸ سازمان ملل بپذیرد و آتش‌بس را امضاء کند رسماً اعلام کرد که جام زهر را سر کشید. اما او زهر خود را به زندانیان سیاسی ریخت. او بی‌رحمانه دستور داد یک خانه تکانی گسترده در زندان‌های کشور آغاز کنند و هر کسی که سر موضع است اعدام شود. در نتیجه در مدت کوتاهی دست‌کم به گفته منتظری، بیش از چهار هزار زندانی را قتل‌عام کردند که چنین کشتاری از زندانیان سیاسی در جهان بی‌سابقه است.

سازمان دیده‌بان حقوق بشر، در سال ۱۳۸۴ در گزارشی که تحت عنوان «وزرای مرگ» منتشر کرد، نقش مستقیم «مصطفی پورمحمدی» که وزیر دادگستری دولت حسن روحانی است را در جریان اعدام هزاران تن از زندانیان سیاسی مستند کرده است. در تابستان سال ۱۳۶۷، مصطفی پورمحمدی، معاون وزیر اطلاعات و عضو هیئتی بود که از هزاران زندانی سیاسی بازجویی و آنان را به دست جوخه‌های مرگ سپرده است. اکثریت وزرای دولت روحانی، به ویژه خود او از دستگاه‌های مخوف امنیتی آمده‌اند.

خمینی برای این که زهر چشم بیش‌تری از جامعه بگیرد فرمان ترور سلمان رشدی نویسنده هندی - انگلیسی را به خاطر نوشتن کتاب «آیات شیطانی» صادر کرد. البته قبل از این که خمینی چنین فتوایی را علیه رشدی صادر کند تظاهراتی از سوی گروه‌های اسلامی از جمله در پاکستان علیه رشدی راه افتاده بود. بنابراین، خمینی با این فتوای جنایت‌کارانه تروریسم دولتی را رسمیت داد.

در دهه نخست حاکمیت جمهوری اسلامی همه جناح‌ها و افراد و عناصری که در این حکومت مسئولیتی داشتند در این کشتارها، نقش مستقیم و یا غیرمستقیم داشتند. ارگان‌های حکومت اسلامی، تلاش‌های گسترده و همه‌جانبه‌ای را آغاز کردند تا جلو ادامه بحث بر سر قتل‌های زنجیره‌ای را بگیرند و نگذارند «اسرار» نظام بیش از این فاش شود.

در واقع قتل‌های زنجیره‌ای پائیز ۱۳۷۷، ادامه همان سیاست کلی قتل‌های سیاسی در سال‌های قبل از آن بوده است. تنها مسئله‌ای که در این قتل‌ها تغییر کرد توجه و عکس‌العمل گسترده افکار عمومی جامعه در اعتراض به این ترورهاست. همین افکار عمومی سبب شد که حکومت اسلامی نتواند آن‌ها را همچون گذشته پرده‌پوشی کند.

در پایان تاکید کنم که مهم‌ترین هدف قتل‌های سیاسی پائیز ۷۷ که در واقع از سال‌های قبل و با بیانیه ۱۳۴ نویسنده به نام «ما نویسنده‌ایم» آغاز شده بود، علاوه بر حذف جمعی از روشنفکران و نویسندگان فعال، تشدید ارباب در جامعه، و خاموش کردن صدای اعتراضات مردمی، اعتصابات کارگری و دانش‌جویی، مرعوب کردن فعالین سیاسی جنبش‌های اجتماعی، روزنامه‌نگاران، وکلا و به‌طور کلی حذف مبارزین آزادی‌خواه و برابری‌طلب و عدالت‌جو بود.

اما امروز، همه تحولات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جهانی و منطقه‌ای و ایران نشان می‌دهند که کاخ‌های حکومت‌های دیکتاتوری و مستبد در خط زلزله‌ها و تکان‌های شدید قرار گرفته‌اند و یکی پس از دیگری فرو می‌ریزند. بنابراین، این حکومت‌ها تا جایی که دل‌شان می‌خواهد نمی‌توانند بر اریکه قدرت تکیه بزنند و هرگونه خواست و مطالبات بر حق و عادلانه مردم حق‌طلب و آزادی‌خواه را سرکوب کنند. دیر یا زود بخش آگاه جامعه ما که خود مستقیماً تجربه دو انقلاب مشروطیت و ۲۲ بهمن ۶۷ و اعتراضات سال ۸۸ را دارد و به تجربه بهار عربی و وال استریت را اشغال کنید و تحولات قبل از آن نیز آشنایی یافته بساط حکومت اسلامی را برای برقراری یک جامعه آزاد و برابر و انسانی بر خواهند چید!

بی‌تردید در این تغییر و تحولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی نویسندگان، روزنامه‌نگاران، وبلاگ‌نویسان و هنرمندان پیشرو و معترض وظایف سنگینی به عهده دارند. همان‌طور که تاکنون بسیاری از آن‌ها، آگاهانه بهای اعتراض و دفاع از حقانیت و عدالت را پرداخته‌اند بی‌تردید پس از این نیز قوی‌تر و پیگیرتر از گذشته به این وظیفه تاریخی خود عمل خواهند کرد و بهایش را نیز خواهند پرداخت. اما تا رسیدن به یک جامعه درخور و شایسته انسان از هیچ تلاش فروگذار نخواهند داشت.

یاد زنده‌یادان مختاری و پوینده و همه پیکارگران سیاسی، اجتماعی و فرهنگی راه آزادی و برابری و انسانیت گرامی باد!

ممنونم که حوصله کردید و به سخنان من گوش دادید.

همان‌طور که گفته شد جمهوری اسلامی ایران که از سال ۶۰ همه تشکل‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و دموکراتیک را ممنوع کرده بود و فعالین آن‌ها را نیز گروه‌گروه اعدام کرده بود هنگامی که پس از سال‌ها، برخی از نویسندگان برای احیای مجدد کانون نویسندگان، بیانیه معروف «۱۲۴ نویسنده» تحت عنوان «ما نویسنده‌ایم» را منتشر کردند. اکثریت امضاءکنندگان این بیانیه، به سرنوشت‌های مختلفی همچون کشته‌شدن در زندان، انزوا، خروج اجباری از کشور و ترور دچار شدند. دلایل هم فعال‌شدن مجدد جمعی از نویسندگان جامعه‌مان بود.

در پایان این بیانیه که به بیانیه ۱۳۴ نویسنده معروف شد، این چنین تاکید شده است: «حضور جمعی ما ضامن استقلال فردی ماست، و اندیشه و عمل خصوصی هر فرد ربطی به جمع نویسندگان ندارد. این یعنی نگرش دموکراتیک به یک تشکل صنفی مستقل. پس اگرچه توضیح واضح‌تر است، باز می‌گوییم: ما نویسنده‌ایم. ما را نویسنده ببینید و حضور جمعی ما را حضور صنفی نویسندگان بشناسید.»

وزارت اطلاعات حکومت اسلامی ایران، با انتشار متن ۱۳۴ نویسنده، تهدیدات خود علیه نویسندگان را تشدید کرد. محمدجعفر پیوند، محمد مختاری، احمد میرعلائی و غفار حسینی که توسط وزارت اطلاعات حکومت اسلامی ترور شدند از فعالان کانون نویسندگان و امضاءکنندگان متن ۱۳۴ نویسنده بودند.

اما هیچ دولتی در جهان، با وجود ادعاهایشان در دفاع از حقوق بشر، هنوز هم قتل عام دستکم چهار هزار زندانی سیاسی در سال ۱۳۶۷ و ترورهای یک دهه بعد از آن، یعنی قتل‌های زنجیره‌ای سال ۱۳۷۷ محکوم نکرده‌اند و انتظاری هم نیست محکوم کنند.

کسانی که این بیانیه را امضاء کرده بودند در ایران زندگی می‌کردند و به خوبی آگاه بودند که این بیانیه حکومت را خشمگین‌تر و هارتر خواهد کرد. با این وجود آن‌ها بیانیه خود را نه مخفی بلکه علنی و با اسم و رسم واقعی خود منتشر کردند.

با توجه به همه داده‌ها و فاکت‌های تاریخی که در بدان‌ها بالا اشاره کردیم اعلام موجودیت یک تشکل مخفی نویسندگان در خارج کشور، بسیار سؤال برانگیز و شک‌برانگیز است. مگر این که دستکم تنی چند سازمان‌دهندگان این تشکل مخفی نویسندگان، خودشان را علنی کنند تا مردم بدانند این نویسندگان، تاکنون چه کار کرده‌اند، کجا بودند، چه کسانی هستند و قرار است چه کارهایی انجام دهند؟!

نهایتاً در جمع‌بندی می‌توان تاکید کرد که جمهوری اسلامی ایران، تنها با قدرت جنبش انقلابی جوانان، مبارزه جنبش‌های اجتماعی حق‌طلب، آزادی‌خواه، برابری‌طلب و عدالت‌جو مانند جنبش زنان، جنبش کارگری، جنبش روشنفکران، جنبش مردمان تحت ستم سراسر ایران، جنبش زسیت‌محیطی، جنبش دانشجویان و جوانان از قدرت بر کنار خواهد شد که در این پیکار، علاوه بر تلاش پیگیرشان علیه سانسور و اختناق، نقش نویسندگان مردمی بسیار مهم و حیاتی است. چرا که آن‌ها، با نقد و بررسی نقاط ضعف این جنبش‌ها و برجسته‌کردن نقاط قوت آن‌ها، راه پیشروی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه را هموارتر و روشن‌تر می‌سازند!

سپیده که سر بزند

در این بیشه‌زار خزان‌زده شاید گلی بروید

شبی که آن‌چه در بهار بونیدیم

پس به نام زندگی

هرگز نگو هرگز

(پل الوار)

یکشنبه بیست و سوم بهمن - دلو - ۱۴۰۱ - دوازدهم فیروزی ۲۰۲۳

ضمیمه:

هم‌اکنون تعدادی از اعضای کانون نویسندگان ایران، در تهران و شهرستان‌ها، زندانی هستند. دادگاه تجدیدنظر استان تهران، سه نویسنده ایرانی را به ۱۵ سال و شش ماه محکوم کرد. رضا خندان(مهابادی)، بکتاش آبتین و کیوان باژن پیش از این در دادگاه بدوی توسط قاضی محمد مقیسه به ۱۸ سال زندان محکوم شده بودند.

*بکتاش آبتین را کشتند اما رضا خندان و کیوان باژن و آرش گنجی، همچنان در زندان هستند.

«برگ تو

افتادن پاییزی از درخت بود

پاییز شاعرانه غمگین
دستی که گلوی تو را در خیابان گم کرد
تو را جاودان کرد
و تنها چیزی که در تو باطل شد
شناسنامه

و کوپن برنج در جیب‌هات بود»

این شعر بکتاش آبتین که به محمد مختاری از قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای تقدیم شده است. بکتاش آبتین شاعر، فیلم‌ساز و زندانی سیاسی در حالی روز شنبه هجدهم دی ۱۴۰۰، پس از یک دوره ابتلا به کرونا جان خود را از دست داد، که ماموران جمهوری اسلامی او را از درمان به‌موقع محروم کرده بودند.

معنای این رفتار جمهوری اسلامی، فقط دشمنی با یک فرد نبود، بلکه آبتین به‌عنوان عضوی از کانون نویسندگان ایران به نماد نویسنده‌گان و اهل قلم در ایران تبدیل شده بود که حکومت از دیر باز آنان را دشمنان خود در یک «جنگ نرم» می‌داند.

بکتاش آبتین که کارنامه‌ای پر بار از خود برجای گذشته، پیش‌تر زندگی خود را به دو دوره پیش و پس از آشنایی و همکاری با کانون نویسندگان ایران تقسیم کرده بود.

آبتین دو سال پیش، در یک جلسه شعر کانون نویسندگان ایران که در اعتراض به حکم زندان سه نویسنده و عضو این کانون برگزار شده بود، گفت: «واقعا کانون نویسندگان ایران به من هویت داد. به من آموخت که آزادی چیه، آزادی‌خواهی چیه... ما برای چی دور هم جمع می‌شویم... از چه چیزی حرف می‌زنیم... چه چیزی می‌خواهیم...»
بکتاش (مهدی) آبتین در اشعارش علاوه بر پرداختن به درونیات انسان، به موضوعات اجتماعی نیز نظر داشت. همچنین مضمون مرگ، یکی از مضامین اصلی اشعار آبتین به‌ویژه در مجموعه «در میمون خودم پدر بزرگم» است. او خود در این باره گفته بود: «شاید به این دلیل باشد که مرگ در کشور ما خیلی ارزان و در دسترس است.»

*از رضا خندان(مهابادی)، کتاب‌هایی چند منتشر شده است از جمله: در زمینه نقد ادبی «از کوزه همان برون تراود که در اوست»، مجموعه هفت جلدی «داستان‌های محبوب من» و «دانه و پیمانه» (دو کتاب اخیر مشترک با علی‌اشرف درویشیان؛ در زمینه گردآوری و پژوهش: «جنگ رازی» و مجموعه ۱۹ جلدی «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» (مشترک با علی‌اشرف درویشیان) و...

*آرش گنجی منشی کانون نویسندگان ایران، یکی از نویسندگان و مترجمان فعال جامعه ایران است. برخی از آثار ایشان عبارتند از:

*کتاب «غروب خدایان بر فراز نظم نوین جهانی»؛ نویسنده: اشتفان انگل؛ مترجم: آرش گنجی،
کتاب «غروب خدایان بر فراز نظم نوین جهانی با سازمان‌دهی تولید بین‌المللی» اثر «اشتفان انگل» با ترجمه «آرش گنجی».

*کتاب «مبارزه بر سر شیوه تفکر در جنبش طبقه کارگر»؛ نویسنده: اشتفان انگل؛ مترجم: آرش گنجی،
*رمان «کشتن موش در یکشنبه»؛ نویسنده: امریک پرسبرگر با ترجمه آرش گنجی،
آرش گنجی مقالات زیادی از جمله درباره کردستان سوریه (روژاوا) ترجمه کرده است. برخی از آن‌ها عبارتند از:

آتش بسی که هرگز روی نداد: خیانت به روژاوا
ایوو فیتز هربرت؛ برگردان: آرش گنجی.

...

*کیوان باژن نویسنده و روزنامه‌نگار در دهه ۱۳۸۰ به کانون نویسندگان ایران پیوست و دو دوره به عضویت هیات دبیران انتخاب شد. باژن از نیمه دهه ۱۳۷۰، چندین کتاب داستان منتشر کرده است، «دیروز تا بی‌نهایت صفر...!» (رمان)، «از پشت دیوارهای خاکستری» (مجموعه داستان)، «در کوچه های اضطراب» (مجموعه داستان) و...، کتاب‌های منتشره باژن در حیطه ادبیات داستانی هستند. افزون بر این از او آثاری پژوهشی و همچنین گفتارهایی در زمینه تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران منتشر شده است.



اعلام موجودیت آیواک (کمیته‌ی عملیاتی نویسندگان ایران)

کمیته‌ی عملیاتی نویسندگان ایران (آیواک) پلیست بین ادبیات و سیاست و حاصل یک تصمیم جمعی برای ایجاد تشکلی ادبی در برابر ماشین سرکوب جمهوری اسلامی که طی وقایع خونین پس از قیام ژینا (اعتراضات گسترده و بی‌سابقه‌ی سه ماهه‌ی مردم ایران در واکنش به قتل حکومتی مهسا امینی)، اهریمنی‌ترین چهره‌ی خود را آشکار ساخته، در جنایت و سرکوب مردم بی‌دفاع این سرزمین، هیچ مانعی پیش پای خود نمی‌بیند. طی سه ماهی که از قیام مردمی ایران می‌گذرد، اهالی ادبیات، تئاتر، شعر، داستان، ترجمه و غیره، چون دیگر گروه‌های اجتماعی متحمل شدیدترین سرکوب‌ها شده‌اند؛ انبوهی از اهالی قلم یا طی بازداشت‌های غیرقانونی و اعترافات اجباری و شکنجه‌ی جسمی و روحی احکام زندان طولانی‌مدت گرفته‌اند، یا هنوز در بازداشت غیرقانونی هستند، یا هدف تهدید و هراس افکنی نیروهای امنیتی بوده‌اند، یا در خارج از کشور، به‌ویژه در ترکیه، خودشان یا اعضای خانواده‌شان تهدید به قتل و حذف تروریستی شده‌اند، یا عملاً در ادامه‌ی همین تهدیدها به قتل رسیده‌اند، یا به احکام بی‌قاعده‌ای چون «محاربه» و «افساد فی‌الارض» که سنگین‌ترین مجازات‌ها را به همراه می‌آورد محکوم شده‌اند. طبق تازه‌تری پی‌گیری‌های کمیته‌ی عملیاتی نویسندگان، از آغاز قیام مردمی در ایران تا تاریخ تنظیم متن پیش‌رو، ۱۰ دی ۱۴۰۱، افزون بر ۲۸۰ مورد از نقض ابتدایی‌ترین حقوق اهل فرهنگ، هنر، ادبیات، و رسانه در داخل و خارج ایران صورت گرفته‌ست، و بسیاری از این موارد با این‌که هرچند هنوز در جریان‌اند، به‌دلایل متعددی در کانون افکار عمومی داخل و خارج ایران بازتاب درخوری نیافته‌اند، منجمله گستردگی دامنه‌ی سرکوب و فراوانی موارد (افزون بر ۱۸ هزار بازداشت ظرف سه‌ماه، فقط افزون بر ۶۳۷ مورد بازداشت دانشجویی، افزایش بی‌سابقه‌ی آمار اعدام و قتل عام گسترده‌ی معترضان به‌ویژه در مناطق کردنشین و بلوچ‌نشین)، ایجاد اختلال حکومتی مداوم در راه‌های ارتباطی و دسترسی به اینترنت جهانی، تهدید و ارباب امنیتی اعضای خانواده یا خود افراد تحت‌سرکوب جهت سکوت‌پیش‌ه‌کردن و عدم اطلاع‌رسانی و نظایرش. آری، چنین وضعیتی از لحاظ وخامت و بحران‌زدگی چندان گسترده، ژرف، و بحرانی‌ست که تشکلیابی اهل ادبیات را برای حفاظت و مراقبت از خود و دیگران در برابر این سرکوب فراخ‌دامنه و بی‌سابقه ناگزیر می‌کند، به‌ویژه که تشکلی‌های شناخته‌شده‌ی ادبی فعلی نیز هیچ اراده‌ای برای ایجاد یک جبهه‌ی فراگیر در میان اهل قلم برای ایستادگی و هم‌بستگی در برابر این

وضعیت از خود نشان نداده‌اند و چتری همه‌گستر و ضروری برای مبارزه با این سرکوب تاریخی کم‌نظیر را تاکنون بر سر تمامیت جامعه‌ی ادبی و فرهنگی نگشوده‌اند. هرچند شبکه‌سازی و تشکلیابی در قالب آنچه امروز با نام «آیواک» علنی می‌شود و اعلام موجودیت می‌کند در عمل به رویدادهای سیاسی و اجتماعی پیش از قیام کنونی بازمی‌گردد، رویدادهایی تلخ و فاجعه‌آمیز نظیر قتل حکومتی عضو هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران، بکتاش آبتین، در زندان اوین با امتناع تعمدی از درمان، این مدت نیز چنین تشکلی، در توافقی بیان‌نشده، بدون اسم و عنوان، مشغول به فعالیت بوده، اوج‌گیری شدت و وخامت شرایط فعلی، ما را ناگزیر می‌کند که یک قدم جلو بیاییم و بر تجربه و فعالیت جمعی خودمان نامی مشترک بگذاریم؛ این است که آیواک، دایره و حوزه‌ی فعالیت‌های خودش در جغرافیای اوضاع تاریخی فعلی ایران را چنین تعریف می‌کند:

۱. پی‌گیری همه‌جانبه‌ی وضعیت آن دسته از اهالی جامعه‌ی ادبیات که به هر نحوی قربانی نظام سیاسی حاکم بر ایران شده‌اند و نیز سعی در رهاندن این افراد از دام سرکوب‌گری. در این زمینه، آیواک یا خود مستقیماً به تولید محتوا و سازمان‌دهی خواهد پرداخت، یا به‌سهم خود به اقدامات دیگر نهادها و مجموعه‌های ادبی در راستای همین اهداف یاری خواهد رساند.

۲. آیواک از بازوهای رسانه‌ای رسمی و مستقیم خود (اینستاگرام، تلگرام، و سایت) و نیز به شیوه‌های غیرمستقیم (مانند ایجاد پیوند رسانه‌ای با دیگر رسانه‌های خرد و کلان، ایرانی و غیرایرانی)، و نیز به هر دو شکل پراکنده و کانونی، استفاده خواهد کرد تا مبارزه‌ی جمعی اهل قلم با سرکوب جاری جامعه‌ی ادبی در ایران را در قالب فعالیت‌های جمعی پیش ببرد.

۳. آیواک علاوه بر پرداختن به اهل ادبیات، همان‌طور که کارنامه‌ی عملی‌اش نیز شهادت می‌دهد، به مصائب دیگر اهالی فرهنگ و هنر و رسانه نیز خواهد پرداخت و ضمن اخذ روی‌کردی دموکراتیک و فراگیر به آنچه اعضای جامعه‌ای فرهنگی را تعیین می‌کند، سعی بر آن خواهد داشت که طیفی هرچه وسیع‌تر از فعالان حوزه‌ی فرهنگ را (از نویسنده، مترجم، شاعر، نمایش‌نامه‌نویس، بازیگر سینما و تئاتر تا دانشجوی رشته‌های هنری، گرافیک، تئاتر، رقصنده، عروسک‌گردان، کتابدار و غیره) چون جامعه‌ی هدف خود انتخاب کند و در حفاظت از اعضای آن فعالیت کند.

۴. آیواک هم در زمینه‌ی مبارزه‌ی فرهنگی با سرکوب تولید محتوا خواهد کرد و هم محتوای تولیدشده در همین زمینه را بازتاب خواهد داد و فضای رسانه‌ای خود را به کانونی‌سازی و گردآوری هرآنچه در ذیل مبارزه‌ی فرهنگ با استبداد و سرکوب می‌گنجد اختصاص خواهد داد.

۵. آیواک بدون فاش‌کردن نام اعضا و آشکارسازی شبکه‌ی ارتباطی خود فعالیت خواهد کرد و این به دو دلیل عمده‌ست: نخست این‌که زاده‌ی یکی از امنیتی‌ترین و سرکوب‌گرانه‌ترین بزنگاه‌های تاریخی ایران معاصرست که به‌خودی‌خود فعالیت زیرزمینی را برای حفظ امنیت اعضای‌اش ناگزیر می‌کند، و نیز به این علت که پرهیز از تعیین‌بخشی به هویت فردی را برای تداوم کنش جمعی خود ناگزیر می‌داند.